



صد نکته غیر حسن

جایی مثل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان جای مناسبی می‌شود برای بسیاری از همین رفقا که خودشان را در آنجا به نمایش بگذارند. همین در کنار هم بودن و از همدیگر تجربه پیدا کردن یکی از فاکتورهای مهم است که احمدی در دوره خوبی با آن مواجه بوده است. همین چند روز پیش یکی از آلبوم‌هایی را که در کانون در سال ۱۳۵۴ منتشر شده گوش می‌دادم. این آلبوم ترکیب شعر مولوی است با احمد رضا احمدی با موسیقی داریوش دولتشاهی و گویندگی بیژن مفید. صفحه «آفتاب آمد، آفتاب مهر آمد» تلفیقی از این اسم‌هاست. شعرهای احمدی رنگ و بوی خاص خودش را دارد. شعری که چه بزرگسال و چه نوجوان‌ها یک‌طور با آن برخورد می‌کنند. چیزی که در همه زنده می‌شود حس خوشایند نوستالژی، مهربانی، طبیعت، سادگی و... است. همین کافی است که توی ذهن جا بگیرد. در کنار همه اینها طنز بی‌مانند او را هم اضافه کنید. همین فیلم‌هایی که از او ساخته شده و در دسترس است این طنز را به خوبی به شما نشان می‌دهد. شما هم مثل من شاید بارها این ویدئوی محمد صالح علار دیده‌اید که در آن می‌گوید: «به قول احمد رضا احمدی یه دفعه قرار بذاریم، بشینیم، آه بکشیم.» در همین جمله نقل قول شده خیلی طنز وجود دارد. طنز تلخی که مخصوص احمد رضا است؛ طنزی که در رفتارش هم وجود

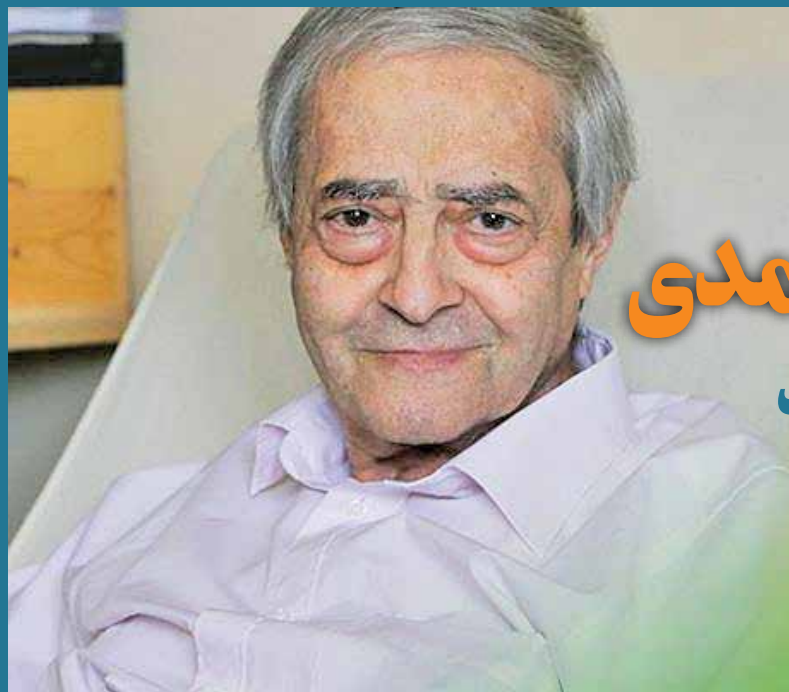
دارد. اگر بخواهم تصویری خلاصه از او بدهم می‌گویم او به تمام معنا آرتیست است. او می‌داند چهره‌اش چه قابلیت‌هایی برای مشهور شدن دارد، او می‌داند شعرهایش چه پتانسیلی برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان دارد. او می‌داند چه وقت با صدای آرام و مهربان و حزن‌انگیزی که دارد در دل شما غوغا کند و می‌داند چه وقت نقاشی بکشد یا نمایشنامه و رمان بنویسد. او یک شاعر جامع‌الاطراف است. او شاعری است که می‌داند برای ادامه زندگی حرفه‌ای‌اش به حرف هیچ‌کس نباید گوش کند و تنها کار خودش را بکند و شعر بگوید. او می‌داند که این شعر است که راه نجات اوست. حتی اگر زیاد شعر بگوید هم می‌داند که این زیاد گفتن اهمیتی ندارد چون او شغلش شاعری است. شما اگر کارمند باشید از هشت تا چهار و پنج بعد از ظهر

مشغول کار هستید اما این‌جا داریم از شاعری و نویسندگی حرف می‌زنیم که کارهایی تمام وقت است. یک شغل دائم بی‌وقفه که شما را مجبور می‌کند مدام به مدام دست به قلم باشید. برای در اوج ماندن هم باید در بازار باقی ماند. او می‌داند تا همیشه باید در مارکت باقی بماند و همین است که کتاب‌های بسیاری منتشر کرده است. حسن‌های دیگر احمد رضا احمدی می‌ماند شعرها و آثارش که باید بخوانیم و ببینیم چطور یک شاعر با تصویری ساده و بدون موسیقی وزنی و تنها با کلمات مخصوص به خود اعجاز می‌کند. جا دارد در پایان این نوشته که فقط چند نکته از صد‌ها نکته احمد رضا احمدی بودن است، هم‌نفسی با او در این روزگار را به خود و همه دوستداران احمد رضا و شعرش شادباش بگوییم. ■

شمس لنگرودی است که از همه جدی‌تر به سینما ورود کرد. یا رسول‌یونان که وارد کارزار سینما شد. اما میان همه این شاعرانی که نام بردم احمدی باز یکر خوش‌چهره‌ای برای سینمای ایران به‌شمار می‌رفت. مثلاً بیایید او را بگذاریم کنار سعید کنگرانی یا مثلاً فرزانه دلجو یا اگر بخواهیم کلاسیک‌تر عمل کنیم او را کنار بهروز وثوقی بگذاریم. اگر خوب چهره‌شان را با هم مقایسه کنیم چیزی کم و کسر ندارد که هیچ، یک جاهایی هم خیلی چهره خارجی‌ای دارد. انگار نه انگار از دل کویر آمده است. نام کویر آورد و یکی از حسن‌هایی که دارد همین کویر است. تجربه‌های زیسته‌ای که از کرمان دارد او را متفاوت می‌کند. حتی اگر زیاد هم در کرمان نمانده باشد. اما او در خوب دوره‌ای وارد تهران می‌شود. کودکی او در تهران می‌گذرد. عقبه کمابیش فرهنگی دارد. او تلفیقی می‌شود از تهران و کرمان. سادگی و صمیمیت کرمانی بودن را دارد و از آن طرف هم زرنگی تهرانی‌ها را در خودش جمع می‌کند. این است که می‌داند برای این‌که شاعر باشد باید خودش را ممتاز کند. خودش را از دیگران جدا کند. این‌که کی و چه وقت بفهمی که باید متفاوت عمل کنی باید بلد کار باشی. گواه این حرف را هم می‌گذارم نامه‌ای که با فروغ فرخزاد رد و بدل می‌کند و آن‌جاست که خود بودن و ممتاز بودن را از فروغ یاد می‌گیرد. برای همین است که موجی راه می‌اندازد که تا سال‌ها و تا هنوز هم یک‌ه‌تاز همان موج است؛

چندین قرن به عقب که برگردیم آقای حافظ حرف جالبی زده است. در همان بیت مشهوری که گفته: «بس نکته غیر حسن، نباید که تا کسی/ مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود.» چیزی که ذهن من به سمتش می‌رود این است که برای مقبول عام شدن غیر از کاری که بلد هستید اتفاق‌های دیگری هم باید دست به دست هم بدهد تا شما مقبول واقع شوید. خیلی وقت‌ها شده که فکر می‌کنیم مثلاً من با فلانی با هم فلان کار را شروع کرده‌ام، کیفیت کارمان هم تقریباً یکی است اما چرا او از من جلوتر افتاده است؟ این سؤال را بعد است از خودمان نپرسیده باشیم. دقیقاً همین حرفی که حافظ می‌زند جواب این پرسش است. این‌که یکی سری در آورد توی سرها تا به علت‌های زیادی است. در صفحه «صد نکته غیر حسن» قرار است هر هفته به یکی از همین سرها بپردازیم و بگوییم چطور است که یکی می‌شود حافظ و یکی می‌شود همام تبریزی. حالا ممکن است دامنه بررسی‌مان به قدم‌انرسد و به همین دور و بری‌های خودمان بپردازیم چه در حوزه ادبیات و موسیقی و حتی تجسمی و دیگر حوزه‌ها. این هفته به بهانه احوال‌پرسی با احمد رضا احمدی که به تازگی از اتاق‌های سرد و بی‌روح بیمارستان به خانه برگشته به سراغ او می‌رویم که غیر حسن شاعری‌ای که دارد چه اتفاق‌های دیگری برایش رخ داده که این‌طور مقبول طبع مردم صاحب‌نظر و غیر صاحب‌نظر هم حتی شده است.

احمد رضا احمدی شاعر جامع‌الاطراف



موجی تک‌نفره که شکلی دیگر از شعر است، شکلی که شبیه بقیه نیست. حتی شبیه به فروغ هم نیست. شبیه به ادبیات نورس می‌شده هم نیست. زمانی که همه شکل دیگری هستند او مثل چند قله شعر نو شکل خودش است. همین برای او اعتبار ایجاد می‌کند و او می‌شود شاعر شعر «موج نو». او در زمانه درستی به دنیا آمده است. شعر نو تازه دارد تجربه می‌شود. مدعیان میدان قطب‌هایی هستند که سری در میان سرها دارند اما هنوز باب تجربه بسته نیست. این است که هنوز می‌توانی احمد رضا احمدی باشی و شاعر باشی نه این‌که شاعری باشی میان شاعران دیگر. اما آیا همین هم کافی است؟ او هم نسل بزرگان دیگری در زمینه‌های دیگر است. در رشته‌های موسیقی و تجسمی و تئاتر و سینما او رفقای دارد که محفل‌هایی که با آنها دارد او را ممتازتر می‌کند. این است که

اگر احمد رضا احمدی را از نزدیک دیده باشید حتماً با خودتان فکر کرده‌اید که حتماً این آقایانی که دارم می‌بینم نویسنده یا شاعر است. همین ابتدای کار می‌خواهم تکلیفم را با قیافه احمد رضا روشن کنم. او بسیار فتوژنیک است. این را خودش هم می‌داند. همان خوش‌تیپ خودمان. می‌داند چطور لباس بپوشد و چه استایلی داشته باشد. بنابراین همین ابتدای ماجرا چند هیچ از باقی رقبایش جلوتر است. این یکی از صد نکته‌ای است که در شهرت احمد رضا می‌خواهم به آن بپردازم اما باور کنید نکته مهمی است. او را در فیلم سینمایی «پستچی» ببینید. بعد است او را در آن شکل و قیافه دیده باشید و فراموش کرده باشید. از شاعران هم‌دوره احمدی کدام را می‌شناسید که وارد سینما شده باشد؟ یکی منوچهر آتشی است، یکی محمد علی سپانلو است. دیگر کدام شاعر را سراغ دارید که به سینما رفته باشد؟